

عنوان: پلاک اردبیلی

جنگ با رژیم صدام تراژدی بزرگی بود اما برای آنانکه از همه هستی مادی و دنیوی وجود خویش می گذرند شیرین است فیلم پلاک اردبیلی روایت این گذشت است.

اکرم زنی پنجاه ساله در یکی از روستاهای اردبیل زندگی میکند مردم او را به خاطر ایستادگی و انتظار برای عشق به شهید احمد می ستایند اکرم در انتظار عشق خود سال های سال بعد از جنگ ایستاده گی کرده است.

شهید احمد از اسرای جنگی در عراق بوده و به دلیل اختلال در اردوگاه عراق و ایستادگی در مقابل جنایات صدام و به رخ کشیدن غیرت مردانگی ایرانی زیر شکنجه های طاقت فرسا به شهادت رسیده و پیکرش معدوم و مفقود شده است.

عبدالطالب سرهنگ بازنشسته عراقی که خود شیعه و از خادمان امام حسین در مراسم اربعین حسینی است او به تازگی متوجه شده تومور مغزی دارد و احساس می کند به زودی ترک حیات خواهد کرد از آنجایی که در گیری های ذهنی و عذاب وجدان ناشی از جنگ دارد 1200 کیلومتر از عراق فاصله طی کرده و به یکی از روستاهای اردبیل آمده است.

سرهنگ به حاج رسول که ریش سفید روستا است نفوذ کرده و به بهانه نگهبانی در کنار قبرستان اتاکی می سازد سرهنگ قصد دارد چگونه به شهادت رسیدن شهید احمد را عیان کند و پلاک شهید را که در طول این سال ها نگه داشته بود به خانواده اش تحویل دهد و سپس داخل اتاکی که ساخته است قبری نمادین برای شهید ایجاد کند.

حضور سرهنگ و رفتار های غیر متعارف او موجب شده اهالی او را به چالش بکشند در طول کنش و واکنش بین اهالی و سرهنگ متوجه می شویم او در جنگ ایران با عراق حضور داشته و از نظامیان رژیم صدام بوده است.

در تحقیقات و رفتار های غیر مستقیم سرهنگ از اهالی متوجه می شویم نامزد شهید احمد در طول این سال ها به انتظار آمدن نامزد خویش ایستادگی و مقاومت کرده است پدر و مادر شهید احمد در طول این سال ها فوت شده اند. و خواهر و برادر شهید از روستا مهاجرت کرده و به شهر و روستاهای دیگر رفته اند اکرم زنی غریب در روستا است و از دیاری دیگر به روستا آمده است و به انتظار آمدن شهید احمد در روستا زندگی می کند.

با توجه به اینکه نامزد شهید احمد توان قبول کردن شهادت احمد را ندارد و تا به حال هیچ خبر موثقی از شهید نشنیده است همچنان در انتظار بازگشت او می باشد. اکرم در طول این سال ها افسرده شده و در خیالات خود با احمد ادامه زندگی می دهد و خود را متعلق به احمد می داند. اکرم یک طراح حرفه ای است و کل خانه، حیاط و کوچه ها را با نقاشی از چهره خود و شهید احمد پر کرده است بعضی از نقاشی های داخل خانه احوالات مختلف عاشقانه را نشان می دهد. پس از مشخص شدن شهادت شهید احمد، اکرم از روی احساسات در تلاش برای انتقام از سرهنگ به پا می خیزد.

سرهنگ از رفتار هایش در جنگ ابراز پشیمانی کرده و راضی به قصاص خویش است از این رو دل اهالی را به دست می آورد.

مردم نگران از اینکه اکرم سرهنگ را بکشد هراسان هستند

اکرم طی اتفاقاتی سرهنگ را در خانه حبس و اسیر خود می کند اهالی متوجه این موضوع شده و سرهنگ را نجات می دهند در نهایت سرهنگ خود را به تیر برق بسته و با اسلحه ای که آورده است خود را آماده قصاص می کند بعد از کشمکش های میان اکرم و اهالی اکرم اسلحه را برداشته و به سمت سرهنگ می گیرد سپس تیر ها را به در و پنجره و اطراف پرتاب می کند.

در پایان سرهنگ پلاک شهید را که در طول این سال ها نگه داشته بود به همراه خاک متبرک کربلا به اکرم تحویل می دهد سپس طی مراسمی با حضور مسئولین نظامی، اکرم و اهالی روستا

پلاک شهید و تربت خاک کربلا را داخل کفن گذاشته و داخل قبر می گذارند اکرم همه را از اتاق خارج کرده و با قبر شهید خلوت می کند او بعد از نوازش از روی پرچم ایران ، قبر را بغل می کند.

اکرم کنار قبر شهید احمد به تنهایی نشسته و دفترچه خاطرات احمد را می خواند.

تیتراژ فیلم بالا می آید

صدای اکرم که در حال خواندن دل نوشته ها و خاطرات شهید احمد است شنیده می شود.

طرح فیلم نامه بلند

نویسنده: فرهان بهپور